

فصلنامه مطالعات خلیج فارس

دوره اول / شماره ۱ / پاییز ۱۳۹۰ / صص ۲۰۵ - ۲۳۲

تسلط بر منابع نفتی استراتژیک خلیج فارس و تهاجم نظامی ایالات متحده به عراق

محمدرضا تخشید

استادیار گروه روابط بین‌الملل، دانشگاه تهران

مهدی متین*

کارشناس ارشد مطالعات منطقه‌ای، دانشگاه تهران

چکیده

ایالات متحده در مارس ۲۰۰۳ م، با اتخاذ سیاست یک‌جانبه‌گرایی، بدون مجوز شورای امنیت و خارج از کانال‌های سازمان ملل متحد، به عراق حمله نظامی کرد. نخستین مداخله آمریکا در عراق، در سال ۱۹۹۱ و با مجوز شورای امنیت و ائتلاف به‌نسبت بزرگی از متحدانش صورت

* (نویسنده مسئول): mahdi.matin.ut@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۴/۱۱

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۱۲/۲۰

گرفت و سرانجام ایالات متحده موفق شد کویت را از اشغال عراق خارج کند؛ اما تهاجم نظامی آمریکا در مارس ۲۰۰۳ به عراق، به طور کامل با حمله قبلی تفاوت داشت. مسئله‌ای که در این پژوهش مطرح می‌شود، این است که مهم‌ترین علت تهاجم نظامی ایالات متحده به عراق در سال ۲۰۰۳ چه بود؟ برای پاسخ به این سؤال، تسلط بر منابع نفتی استراتژیک خلیج فارس به منزله فرضیه اصلی مطرح و تأیید می‌شود. برای آزمودن فرضیه اصلی، به شیوه مثبت عمل کرده، به شاخص‌ها و مفاهیمی که اثبات‌کننده این فرضیه باشند، اشاره می‌شود. همچنین به تلاش تاریخی قدرت‌های بزرگ برای تسلط بر منابع نفتی استراتژیک اشاره می‌کنیم، سپس نقش لابی‌ها و شرکت‌های چندملیتی نفتی را بررسی خواهیم کرد. در ادامه، موقعیت ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک خلیج فارس، اهداف استراتژیک آمریکا در خلیج فارس و استراتژی‌های نفتی این کشور در خلیج فارس مورد مطالعه قرار می‌گیرد.

واژگان کلیدی: استراتژی‌های نفتی، امنیت انرژی، اوپک، ایالات متحده، تهاجم نظامی، خلیج فارس، عراق، منابع نفتی.

درآمد

نیروهای ائتلاف به رهبری ایالات متحده در ماه مارس ۲۰۰۳ با اتخاذ سیاست یک‌جانبه‌گرایی، بدون مجوز شورای امنیت و خارج از کانال‌های سازمان ملل متحد، به عراق حمله کردند و مخالفت افکار عمومی، برخی از متحدان آمریکا در ناتو و برخی از اعضای شورای امنیت (به‌ویژه فرانسه، روسیه و آلمان) را نادیده گرفتند.

هدف‌های تهاجم نظامی ایالات متحده به عراق، به طور گسترده مورد بحث قرار گرفته است. طبق گفته‌های صریح مقامات آمریکایی، «حمله پیش‌دستانه» به عراق، برای انهدام سلاح‌های کشتار جمعی این کشور و سیاست مبارزه با تروریسم انجام شد. همچنین تغییر رژیم فاسد این کشور - که رهبری آن را صدام حسین برعهده داشت - علت دیگر این حمله عنوان شد. با وجود این، وقتی از نظر تاریخی به این مسأله نگاه می‌کنیم، هدف‌های اعلام شده سیاست امنیت ملی آمریکا، تنها به استفاده از ابزارهای

نظامی برای تأمین امنیت حیاتی ایالات متحده و منافع اقتصادی این کشور در منطقه خلیج فارس و خاورمیانه معطوف می‌شود. همچنین آمریکا در شکل‌دهی به سیاست‌های جهانی انرژی، نقش مهمی را ایفا می‌کند تا این سیاست‌ها را با منافع ایالات متحده همسو کند.

هدف از انجام این پژوهش، بررسی کردن نقش عامل تسلط بر منابع نفتی استراتژیک خلیج فارس، به‌منزله مهم‌ترین علت تهاجم نظامی ایالات متحده به عراق است.

زمانی که جنگ در عراق پایان یافت و نیروهای آمریکایی به هدفشان مبنی بر تغییر رژیم این کشور، دست یافتند، این واقعیت آشکار شد که آمریکایی‌ها به هیچ‌نوع تسلیحات کشتارجمعی (اعم از بیولوژیک و شیمیایی) و یا تأسیسات و تجهیزات تولید این نوع تسلیحات دست نیافتند؛ چراکه پس از جنگ اول خلیج فارس و بین سال‌های ۱۹۹۲-۱۹۹۸، در پی بازدید چندین گروه بازرسی تسلیحاتی، عراق بخش بزرگی از تسلیحات کشتارجمعی خود را نابود کرد.

حتی جرج بوش نیز این واقعیت را - که تأییدکننده موضع هانس بلیکس، بازرس ارشد سازمان ملل در عراق، بود - پذیرفت. هانس بلیکس در آستانه حمله آمریکا اعلام کرد، نتوانسته است هیچ‌نوع تسلیحات کشتارجمعی در عراق پیدا کند. کشورهای اروپایی مخالف با سیاست‌های آمریکا، معتقد بودند تهدید سلاح‌های متعارف، تسلیحات کشتار جمعی و موشک‌های بالستیک از سوی عراق، موضوعی است که ایالات متحده در آن اغراق کرده است (Bronson, 2005, p. 178). بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که انهدام سلاح‌های کشتارجمعی عراق، هدف واقعی تهاجم نظامی آمریکا به عراق نبود و باید برای توجیه این تهاجم، به دنبال علت و عوامل دیگری گشت.

چارچوب نظری تحقیق

برای تبیین چارچوب نظری این تحقیق، به نظریه ثبات مبتنی بر سیطره^۱ می‌پردازیم. براساس این نظریه، ثبات بین‌المللی و اقتصاد آزاد در سطح جهانی، به وجود قدرت مسلط و غالبی نیازمند است. دنیا باید هژمون یا رهبری داشته و فقط او بر سراسر جهان سیطره داشته باشد تا نظام جهانی یکسانی ایجاد کند (عسگرخانی، ۱۳۸۳، ص. ۹۰).

نظریه ثبات مبتنی بر سیطره را نخستین بار چارلز کیندلبرگر در سال ۱۹۷۳ مطرح کرد. کیندلبرگر تصریح می‌کند، برای برقراری ثبات در جهان، باید فقط و فقط یک ثبات‌دهنده وجود داشته باشد. او بر این باور است که اگر تنها یک دولت هژمون وجود داشته باشد، نظام بین‌الملل از ثبات و نظم برخوردار خواهد بود؛ به شرطی که این هژمون، توان و اراده لازم و کافی را برای حفظ ثبات بین‌المللی داشته باشد. چنین قدرتی باید هزینه‌های حفظ ثبات بین‌المللی را پرداخت کرده، کالاهای عمومی ضروری برای تداوم این ثبات (به ویژه در زمان بحران) را تأمین کند (Kindleberger, 1973, pp. 288-305). بر این اساس، رهبر یا هژمون باید دارای شرایط زیر باشد:

۱. بر مواد خام کنترل داشته باشد؛
۲. بر بازار (به‌ویژه از نظر واردات) کنترل داشته باشد؛
۳. بر منابع سرمایه کنترل داشته باشد؛
۴. بر کالاهایی که ارزش افزوده زیادی دارند، کنترل داشته باشد؛
۵. جهان‌بینی مردم‌پسندی (مانند حقوق بشر و دموکراسی) داشته باشد؛
۶. بر تسلیحات نظامی هسته‌ای کنترل داشته باشد؛
۷. قادر و مایل به رهبری باشد؛
۸. اقتصاد لیبرال را ترویج داده، از سیاست‌های اقتصادی حمایتی و تعرفه‌ها پیشگیری کند؛
۹. بر بازار سهام و نرخ ارز کنترل داشته باشد (عسگرخانی، ۱۳۸۳، ص. ۹۱).

از نظر کوهن، هژمونی هم متکی بر قابلیت‌ها و توانایی‌ها است و هم مبتنی بر تصمیم‌های دولت برای هژمون شدن. اراده و تصمیم برای اعمال رهبری و نیز فعال شدن رابطه میان قدرت بالقوه و نتایج آن نیز ضروری است (Keohane, 2005, p. 35). کیندلبرگر استدلال می‌کند که بریتانیا قبل از سال ۱۹۱۳ و ایالات متحده در دوره پس از جنگ جهانی دوم، این نقش را ایفا کرده‌اند. رابرت گیلپین معتقد است، دوره‌های صلح و ثبات نسبی نظام بین‌الملل در قرن‌های نوزدهم و بیستم، نتیجه هژمونی بریتانیا و پس از آن، ایالات متحده بود (Gilpin, 1981). به نظر ایکنبری، برتری و سلطه کنونی ایالات متحده آمریکا، بی‌سابقه است؛ به نحوی که هیچ یک از دیگر قدرت‌های بزرگ جهان نمی‌توانند از نظر توانمندی‌های نظامی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، با قدرت این کشور رقابت کنند (ایکنبری، ۱۳۸۲، ص. ۱۷).

تا قبل از حوادث یازده سپتامبر، اگر دولت مردان آمریکا از واژه استیلاجویی استفاده می‌کردند، با انتقاد طرفداران دموکراسی و آزادی مواجه می‌شدند؛ اما پس از حمله‌های یازده سپتامبر، نومحافظه‌کاران آمریکایی آشکارا این واژه را به کار می‌بردند و بر هژمونی ایالات متحده تأکید می‌کردند (Hunter Wade, 2003, p. 64). رابرت کوهن در چارچوب نظریه ثبات مبتنی بر سیطره، هژمونی ایالات متحده را مبتنی بر سه عنصر اساسی می‌داند:

۱. دسترسی به نفت ارزان با قیمت منطقی؛

۲. نظام مالی بین‌المللی با ثبات؛

۳. بازار آزاد برای تجارت گسترده کالاها (Keohane, 2005, p. 139).

به این ترتیب، براساس نظریه ثبات مبتنی بر سیطره، دسترسی به نفت فراوان با قیمت منطقی، از ارکان مادی هژمونی ایالات متحده است.

پس از جنگ جهانی دوم، ایالات متحده و شرکت‌های نفتی آمریکایی این تسلط و هژمونی مبتنی بر آن را از طریق تأمین نفت فراوان و ارزان خاورمیانه برای اروپا و ژاپن اعمال می‌کردند؛ یعنی منطقه‌هایی که شرکت‌های نفتی آمریکایی سلطه کامل داشتند. نفت از ارکان هژمونی ایالات متحده محسوب می‌شود و از سوی دیگر، در دنیای تجارت آزاد، بزرگ‌ترین تجارت و صنعت جهانی را تشکیل می‌دهد. در چنین شرایطی، تسلط ایالات متحده بر منابع نفتی، هم ضامن رونق اقتصادی جهان است و هم ابزار اعمال استیلا و رهبری بر اروپا و ژاپن؛ عاملی که این قدرت‌ها را در موقعیت وابستگی استراتژیک و اقتصادی به آمریکا قرار می‌داد (Keohane, 2005, p. 140).

این مسأله نشان می‌دهد که تسلط ایالات متحده بر منابع نفتی استراتژیک خلیج فارس، تصادف نیست، بلکه نتیجه طراحی استراتژیک دولت آمریکا و شرکت‌های نفتی آن، در چارچوب هژمونی این کشور است. بعد دیگر استراتژی برتری ایالات متحده، منوط است به حفظ برتری مطلق آمریکا در برابر قدرت‌های رقیب، تحقق آسیب‌ناپذیری مطلق در برابر آن‌ها و در نهایت، افزایش آسیب‌پذیری قدرت‌های رقیب در رویارویی با هژمونی این کشور. با در نظر گرفتن وابستگی فزاینده اقتصادهای چین، ژاپن، اروپا و هند به نفت خلیج فارس، ایالات متحده بیش از گذشته می‌کوشد برای تحقق برتری و آسیب‌ناپذیری مطلق خود، از طریق تسلط بر منابع نفتی خلیج فارس، این قدرت‌های رقیب را در موقعیت فرودست و آسیب‌پذیر نسبت به خودش قرار دهد.

تلاش تاریخی قدرت‌های بزرگ برای تسلط بر منابع نفتی استراتژیک

از نظر تاریخی، کنترل منطقه‌هایی که از نظر منابع نفتی غنی هستند، هدف استراتژیک قدرت‌های بزرگ بوده است. از این رو، میل ایالات متحده به تسلط بر منابع نفتی استراتژیک خاورمیانه، با موقعیت کنونی‌اش (در مقام تنها ابرقدرت جهانی) ارتباط مستقیمی دارد. همچنین از ابتدای قرن بیستم، در نتیجه انقلاب تکنولوژیک در ایالات

متّحده و دیگر نقاط جهان، تقاضای روزافزونی برای نفت (به‌منزله منبع انرژی) به‌وجود آمد. همین عامل، اهمّیت نظامی و اقتصادی ویژه‌ای به نفت بخشیده است. به همین دلیل، عراق از زمان جنگ جهانی اول تا کنون، مرکز ثقل تلاش قدرت‌های بزرگ برای تسلط بر منابع نفتی بوده است (Paul, 2002, p. 11).

بریتانیا نیز از چند قرن قبل، در منطقه بین‌النهرین علایق و منافع تاریخی داشت و نمایندگی‌های سیاسی‌اش از سال ۱۸۷۲ در این منطقه و خلیج فارس مستقر شده بودند (Chapman&Khanna, 2004, p. 3). در جریان جنگ جهانی اول، بریتانیا - که در آن زمان قدرتی امپریالیستی محسوب می‌شد - با وجود در اختیار داشتن منابع نفتی ایران، مایل بود منابع احتمالی نفت در منطقه بین‌النهرین (عراق) - که تحت حکومت امپراطوری عثمانی قرار داشت - را نیز در اختیار بگیرد. پس از جنگ جهانی اول، کنترل منابع نفتی بین‌النهرین، به منشأ اختلافی بزرگ بین بریتانیا و فرانسه و نیز بریتانیا و ایالات متّحده تبدیل شد؛ چراکه این قدرت‌ها نفت را منبعی استراتژیک می‌دانستند و برای آن اهمّیت ویژه‌ای قایل بودند. از این‌رو، آمریکایی‌ها موافقت‌نامه سان‌رومئو^۱ را - که در سال ۱۹۲۰ امضا شد و در نهایت اختلاف بریتانیا و فرانسه را حل و فصل کرد - به‌شدت محکوم کردند و با انتشار یادداشتی به‌رسمیت شناخته شدن منافع ایالات متّحده را خواستار شدند. در پی فشار شدید ایالات متّحده، بریتانیا ناچار شد در نفت بین‌النهرین، سهم منصفانه‌ای برای آمریکا در نظر بگیرد.

این وقایع مربوط می‌شود به پیش از سال ۱۹۲۷؛ زمانی که شرکت‌های انگلیسی در عراق نفت کشف کردند. در نهایت، در سال ۱۹۲۸، طرف‌های درگیر با امضای موافقت‌نامه خط سرخ^۲، سهم خود را نه تنها در نفت عراق، بلکه در دیگر مناطق بالقوه نفت خیز خاورمیانه تعیین کردند. بعدها پس از جنگ جهانی دوم، بر اساس ارزیابی وزارت امور خارجه آمریکا، نفت خاورمیانه به‌منزله منبع قدرت استراتژیک و یکی از بزرگ‌ترین غنایم مادی جهان و احتمالاً مهم‌ترین غنیمت اقتصادی در حوزه

1. San Romeo Agreement
2. Red Line Agreement

سرمایه‌گذاری خارجی معرفی شد (Wysham, Vallette & Kretzman, 2003, p. 29). بررسی دقیق دربارهٔ تکامل نظم نفتی بین‌المللی در طول قرن بیستم، نشان می‌دهد که چگونه ایالات متحده به تدریج کنترل منابع بین‌المللی نفت را در اختیار گرفت. کنترل مهم‌ترین منابع نفت در خاورمیانه، بین سال‌های ۱۹۳۹ تا ۱۹۲۹، از صفر به ۱۶ درصد رسید؛ در حالی که منابع جهانی نفت (خارج از ایالات متحده و اتحاد شوروی) در سال ۱۹۵۳، ۵۳ درصد بود (Gill & Law, 1988, p. 260).

پس از دههٔ شصت، کشورهای عضو اوپک - که درآمدهای سرشاری از نفت به دست می‌آوردند - با کسب دانش و مهارت‌های نوین، استیلای قدرت‌های غربی را بر منابع نفتی خود به چالش کشیدند. ایالات متحده اعتماد به نفس ناشی از این قدرت را - که در جریان تحریم نفتی اعراب در سال ۱۹۷۳ آشکار شد - تهدیدی علیه منافع امنیت انرژی و کنترل منابع نفتی تلقی کرد. این امر باعث شد تا ایالات متحده سیاست‌هایش را در منطقهٔ خاورمیانه دوباره ارزیابی کند. این ارزیابی با تأکید بر «امنیت انرژی» - که دربرگیرندهٔ کنترل استراتژیک بیش از پیش منابع نفتی است - انجام شد.

نقش لابی‌ها و شرکت‌های چندملیتی نفتی

همیشه یک گردش دوره‌ای از رهبران سیاسی میان رده‌های بالای شاخهٔ اجرایی آمریکا و بخش انرژی وجود داشته است. در این باره مثال‌های زیادی را می‌توان ذکر کرد. در گذشته نزدیک می‌توان جرج شالتز (وزیر وقت امور خارجه) و کاسپار وینبرگر (وزیر دفاع وقت در دولت ریگان) را نام برد که هر دو در شرکت بیچتل^۱ - که یک شرکت نفتی چندملیتی است - مشغول به کار بودند. همچنین دونالد رامسفلد، وزیر دفاع وقت و فرستادهٔ ویژهٔ ریگان به خاورمیانه، تا سال ۱۹۸۳ به عنوان مقام ارشد اجرایی شرکت سرل فعالیت می‌کرد. بزرگ‌ترین بخش مقام‌های تصمیم‌گیرندهٔ اجرایی در دولت جرج بوش، با شرکت‌های چندملیتی انرژی در آمریکا مرتبط بوده‌اند. کاندولیزا رایس سابقهٔ

1. Bechtel

طولانی در صنعت نفت داشت. وی از سال ۱۹۹۱ مدیر کمپانی شورون^۱ بود. دیک چنی، معاون وقت جرج بوش، از سال ۱۹۹۵ تا ۲۰۰۰ مدیر شرکت هالیبرتون^۲ دیگر غول انرژی آمریکا بود (Guardian, 2003, March 12). هالیبرتون یکی از ۵۰۰ شرکت ثروتمند آمریکا است. این شرکت با بیش از ۸۵۰۰۰ نفر پرسنل، در حدود ۱۰۰ کشور جهان فعالیت نفتی دارد (Rutledge, 2005, p. 63). این شرکت در زمانی که دیک چنی ریاست آن را برعهده داشت، کمک‌های مالی خود را به نامزدهای جمهوری خواه تا سقف ۱/۲ میلیون دلار افزایش داد (Guardian, 2003, March 12). از طرف دیگر، شرکت بچتل از بزرگ‌ترین شرکت‌هایی است که از صنعت ساخت‌وساز حمایت مالی می‌کند. لذا انتصاب ریلی بچتل در مقام مشاور بوش در شورای صادرات در مارس ۲۰۰۳، به‌منظور بازاریابی برای شرکت‌های آمریکایی در خارج از این کشور، آن هم در زمان حمله به عراق را نمی‌توان اتفاق تلقی کرد (corporatewatch.org). در همین چارچوب، لابی نفت به‌منزله نیروی محرک، پشت جریان حمله ایالات متحده به عراق قرار گرفت تا نخست موقعیت و نفوذ سابق خود را در عراق بازیابد؛ موقعیتی که پس از ملی شدن صنعت نفت این کشور در سال ۱۹۷۲، از دست داده بود.

جنگ ۱۹۹۱ خلیج فارس به‌منزله پایان آرزوهای کمپانی‌های نفتی بود؛ چراکه پس از جنگ، ایالات متحده عراق را به عنوان دشمن معرفی کرد؛ به همین دلیل، بر اساس قوانین ایالات متحده، شرکت‌های آمریکایی از انجام هر نوع تجارت در عراق منع شدند. در طول همین دوره، شرکت‌های چندملیتی اروپایی، روسی و حتی ژاپنی، در صنعت نفت عراق تجارت سودآوری داشتند. این وضعیت برای شرکت‌های نفتی آمریکا نگران‌کننده بود؛ زیرا پیشتر، از راه انجام عملیات در صنعت نفت عراق، سود هنگفتی به‌دست می‌آوردند. به همین دلیل، لابی‌های نفتی در اوج سرخوردگی، فشار خود را بر دولت ایالات متحده افزایش دادند تا به عراق حمله کند و منابع نفتی این

1. Chevron
2. Halliburton

کشور را تحت کنترل خود درآورد؛ منابعی که در طول دهه ۸۰ نتوانسته بودند از راه‌های صلح‌آمیز به آن دست یابند.

پرسش مهم این است که چرا شرکت‌های نفتی در سرتاسر جهان خواهان عقد قراردادهای نفتی در عراق هستند؟ در پاسخ، باید توجه داشت که آژانس بین‌المللی انرژی ذخایر اثبات شده نفت خام عراق را ۱۱۵ میلیارد بشکه برآورد کرده است. با این حجم ذخایر، عراق ۱۰ درصد از کل ذخایر نفت جهان و ۱۳ درصد از کل ذخایر نفت کشورهای عضو اوپک را دارا است و بعد از کشورهای عربستان سعودی و ایران، در رتبه سوم قرار می‌گیرد. نخستین چاه نفت عراق در ۱۵ اکتبر ۱۹۲۷، در بابا گورگور، در محلی به نام دیاره واقع در منطقه کرکوک فوران کرد و به این ترتیب، عراق پای به دنیای نفت گذاشت.

عراق از معدود کشورهای تولیدکننده نفت و گاز به‌شمار می‌رود و برای افزایش ظرفیت تولید قابلیت لازم را دارد. علاوه بر این، قرار گرفتن عراق در قلب خاورمیانه و موقعیت ویژه ژئواکونومیک و ژئوپلیتیک آن، باعث شده تا این کشور در سیاست بین‌الملل جایگاه ویژه‌ای داشته باشد (یوسفی، ۱۳۸۴، ص. ۲۳). شرکت‌های چندملیتی به سرمایه‌گذاری در نفت عراق علاقه‌مندند؛ چراکه براساس آمارهای ارائه شده، منابع عراق مزایای زیادی دارد که باعث حضور شرکت‌های چندملیتی در این کشور شده است. طبق ارزیابی‌ها، ۹۰ درصد از حوزه‌های نفتی عراق کشف نشده‌اند و تاکنون تنها ۲۰۰۰ چاه نفت در عراق مورد حفاری و استخراج قرار گرفته است. از ویژگی‌های دیگر نفت عراق این است که از هر ۱۰ چاهی که در این کشور به منظور دسترسی به نفت حفاری می‌شود، ۸ چاه به نفت می‌رسد؛ در حالی که در عربستان، از هر ۱۰ چاه تنها ۵ چاه به نفت می‌رسد. نفت عراق کیفیت خوبی دارد و استخراج آن بسیار ارزان است. این کشور تولیدکننده ارزان‌ترین نفت خام جهان با قیمت کمتر از یک دلار در هر بشکه است (طباطبایی، ۱۳۸۱، ص. ۲). این محاسن و مزیت‌ها نشانگر نرخ سود بالا

برای کمپانی‌های نفتی است و بیهوده نیست که شرکت‌های آمریکایی تلاش می‌کنند تا بر بخش نفت عراق مسلط شوند.

موقعیت ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک خلیج فارس

خلیج فارس از نظر ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک، از مهم‌ترین مناطق جهان است. تنگه هرمز از تنگه‌های مهم بین‌المللی به‌شمار می‌رود که در جنوب غرب آسیا واقع شده است و خلیج فارس را با اقیانوس هند پیوند می‌دهد. این تنگه مهم‌ترین گذرگاه نفتی جهان است، چون اگر صدور نفت از این راه قطع شود (حتی در مدتی کوتاه)، حیات اقتصادی کشورهای صنعتی و همچنین صادرکنندگان حاشیه خلیج فارس به‌خطر می‌افتد. این واقعیت هنگامی ملموس‌تر می‌شود که بدانیم در سال ۲۰۰۴، روزانه ۲۱٪ از نفت مصرفی دنیا یعنی ۱۷/۴ میلیون بشکه، از این تنگه گذشته و این میزان در سال ۲۰۳۰ به ۲۸٪ یعنی ۳۲/۵ میلیون بشکه در روز افزایش خواهد یافت (جعفری ولدانی، ۱۳۸۱، ص. ۶). آژانس بین‌المللی انرژی در سال ۲۰۰۷ این‌گونه پیش‌بینی کرد که میزان تقاضای جهانی برای نفت تا سال ۲۰۳۰ به مقدار دوسوم افزایش یافته، به سالانه ۱۵/۳ میلیارد تن خواهد رسید (IEA, 2007, pp. 12-14).

در دوران جنگ سرد، بنیان قلمروهای ژئواستراتژیک براساس توان نظامی، جغرافیایی و ایدئولوژیک بنا شده بود. پس از پایان جنگ سرد، به دلایل فراوان، از جمله هزینه بسیار بالای تسلیحات نظامی، مسائل نظامی و ایدئولوژیک اهمیت خود را در تعیین اهمیت مناطق ژئواستراتژیک از دست داد و عوامل انسانی و اقتصادی جایگزین آن شد. در سده بیست و یکم، ملاک قدرت توانمندی اقتصادی در سطح بین‌المللی است؛ از این نظر، خاورمیانه و به‌ویژه منطقه خلیج فارس به دلیل داشتن این توانمندی، از مناطق مهم ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک خواهد بود (رحیم‌پور، ۱۳۸۱، ص. ۵۴). با تغییر شاخص‌ها در انتخاب قلمروهای استراتژیک پس از پایان جنگ سرد و اولویت یافتن مسائل اقتصادی بر مسائل نظامی، بین قلمروهای ژئواکونومیک و

ژئواستراتژیک انطباقی پدید آمد و در مباحث ژئواکونومیک، موضوع ژئوپولیتیک نفت و امنیت استراتژیک منابع انرژی به‌منزله مهم‌ترین عامل تأثیرگذار در تعیین استراتژی‌های جهانی مطرح شد. بر همین اساس، در آغاز سده بیست‌ویکم دو عامل مهم «منابع و ارتباطات» در شکل‌گیری مناطق ژئواکونومیک و ژئواستراتژیک، نقش اصلی را بازی می‌کنند. با نگاهی به نقشه منابع انرژی، درمی‌یابیم که بیش از ۷۰ درصد از ذخایر نفت و گاز جهان در منطقه کوچکی از حوزه خلیج فارس تا حواشی خزر نهفته است؛ به همین دلیل، این منطقه به‌منزله تکیه‌گاه قلمروهای ژئواستراتژیک انتخاب شده است. آمار و ارقام مربوط به ذخایر نفتی جهان نشان می‌دهد در سال ۲۰۰۵، ۱۱۴۰ میلیارد بشکه ذخایر نفتی ثابت شده در سراسر جهان وجود دارد. از این میزان، ۷۶۴ میلیارد بشکه در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا و به‌ویژه در خلیج فارس متمرکز است (BP Statistical Review, 2006).

خلیج فارس صخره‌ای است که مجموعه‌های نفتی و نظامی ایالات متحده بر آن استوار شده است (Pelletiere, 2004, p. 133). آمریکا با توجه به اهمیت ژئوپولیتیک، ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک خلیج فارس، جایگاه ویژه‌ای برای این منطقه قایل است. در این‌باره، حفاظت از دسترسی به آبراه‌ها و منابع اولیه، تمرکز منافع آمریکا در خلیج فارس، نگرانی‌های آمریکا در خلیج فارس از عدم استمرار جریان نفت خلیج فارس و وجود ۵ کشور از ۸ کشور جهان - که عمر ذخایر ثابت شده آن‌ها به بیش از ۵۰ سال در حوزه خلیج فارس می‌رسد - و استمرار نیازهای ژاپن، اروپا و چین به نفت منطقه، از نکته‌های قابل توجه است (متفکر، ۱۳۸۶، ص. ۲۱۲).

هدف‌های استراتژیک آمریکا در خلیج فارس

به‌طور کلی، دولت آمریکا در حوزه خلیج فارس، پنج هدف مهم و استراتژیک را تعقیب می‌کند. این هدف‌ها عبارت‌اند از:

۱. تأمین جریان صدور آزاد نفت به بازارهای جهانی؛

۲. تأمین امنیت رژیم‌های دوست و تقویت رابطه با آنها و جلوگیری از زمینه‌های بروز ناامنی در منطقه؛

۳. جلوگیری از گسترش سلاح‌های کشتار جمعی - که از نظر آمریکایی‌ها، دو دولت ایران و عراق (در دوره رژیم بعثی) به‌طور پیاپی برای دستیابی به آنها تلاش کرده‌اند؛

۴. تقویت روند اصلاحات و دموکراسی در کشورهای منطقه؛

۵. (به دنبال حوادث ۱۱ سپتامبر) مبارزه با تروریسم (Byman & Wise, 2002, p. 8 - 9).

به‌طور کلی، الگوهای جدید در رفتار امنیتی و سیاست خارجی آمریکا در قالب مداخله‌گرایی، هژمونیک‌گرایی، یک‌جانبه‌گرایی، مبارزه با تروریسم و جنگ پیش‌دستانه تعریف می‌شود (مصلی‌نژاد، ۱۳۸۷، ص. ۲۶۳). استراتژی‌های ایالات متحده در خلیج فارس را می‌توان تابعی از هدف‌های کلان این کشور به‌منظور دستیابی به منافعش در عرصه‌های زیر دانست:

۱. رویارویی با اسلام‌گرایی رادیکال؛
۲. آینده متحدهای منطقه‌ای آمریکا در برخورد با تهدیدهای داخلی و خارجی و نوع رابطه آنها با ایالات متحده و اسرائیل؛
۳. مسأله نفت و تضمین تداوم انتقال انرژی ارزان حوزه خلیج فارس؛
۴. ترتیبات امنیتی منطقه‌ای خلیج فارس؛
۵. تثبیت قدرت آمریکا و جلوگیری از تقویت رژیم‌های معارض با این کشور پس از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، منطقه خلیج فارس برای ایالات متحده، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار شد و پنج هدف مهم در دستور کار این کشور قرار گرفت:

۱. سرنگونی صدام حسین و اشغال عراق؛
۲. تأمین امنیت اسرائیل؛

۳. مهار ایران و جلوگیری از تولید سلاح‌های کشتار جمعی توسط این کشور؛
۴. تأمین امنیت داخلی عربستان در راستای امنیت انرژی؛
۵. مبارزه با تهدیدهای تروریستی در منطقه (موسوی شفائی، ۱۳۸۷، ص.ص. ۳۲۵-۳۲۳).
- دولت آمریکا برای رسیدن به هدف‌های یاد شده، در منطقه خلیج فارس اقدام‌هایی اساسی داشته است؛ اقدام‌هایی از قبیل: انعقاد قراردادهای دفاعی با کشورهای عرب منطقه، ارسال ناوگان پنجم نیروی دریایی خود به خلیج فارس و همچنین حمله به عراق (جعفری ولدانی، ۱۳۸۱، ص.ص. ۳۷-۴۱).

استراتژی‌های نفتی آمریکا در خلیج فارس

ایالات متحده در سیاست خارجی خود در خلیج فارس، همواره در حوزه نفت، چهار هدف اصلی را پیگیری کرده است:

۱. تأمین امنیت و ثبات کشورهای تولیدکننده منطقه؛
 ۲. تأمین امنیت تأسیسات نفتی منطقه؛
 ۳. تأمین امنیت پایانه‌های نفتی در خلیج فارس؛
 ۴. حفاظت و پاسداری از خطوط ارتباط دریایی (ثقفی عامری، ۱۳۷۳، ص. ۲۹).
- در این شرایط، تأمین امنیت منابع انرژی در رأس منافع ایالات متحده در خلیج فارس قرار دارد. این کشور در زمینه فناوری نفتی تقریباً حاکمیتی جهانی دارد؛ زیرا امروزه شرکت‌های آمریکایی در سطح جهان و منطقه خلیج فارس از برتری استراتژیک برخوردارند. از این رو، همواره استراتژی و چارچوب ترسیمی سیاست خارجی این کشور، یعنی «امنیت قیمت، امنیت عرضه و امنیت متقابل عرضه و تقاضا»، در این منطقه بوده است (اخوان زنجانی، ۱۳۷۶، ص.ص. ۷۰-۷۲). ذخایر نفت خلیج فارس، ذخایر استراتژیک جهان است و تمام قدرت‌های اقتصادی در سطح جهان، سعی می‌کنند نفوذ خود را در روند استخراج، پالایش و انتقال آن‌ها افزایش دهند. از این دیدگاه، از آغاز دهه ۱۹۹۰، میان شرکت‌های نفتی این کشورها، برای افزایش سهم مشارکت خود در

صنایع نفت کشورهای خلیج فارس، رقابتی فشرده و سخت آغاز شد. با حمله آمریکا و انگلستان به عراق، شرکت‌های نفتی فرانسه و روسیه به شدت متضرر شدند. بدون شک، بخش قابل توجهی از اعتراض مسکو و پاریس به اشغال نظامی عراق، در این چارچوب قابل توضیح است (تائب، ۱۳۷۶، ص.ص. ۳۴-۳۵).

پژوهشی که درباره مداخله‌های نظامی ایالات متحده انجام شده است، حکایت از آن دارد که بیشترین مداخله نظامی آمریکا (از نظر بارها و ابعاد درگیری) در منطقه خاورمیانه رخ داده است. بر این اساس، مداخله‌های نظامی ایالات متحده در خلیج فارس با هدف تسلط بر منابع نفتی استراتژیک، نه تنها کاهش نیافته، بلکه در این چارچوب افزایش خواهد یافت (Cordesman, 2004, p. 62).

تضعیف قدرت اقتصادی و سیاسی اوپک

پیش از دهه ۱۹۶۰، کنترل منابع نفتی در انحصار هفت شرکت نفتی فراملیتی - که «هفت خواهران» نامیده می‌شدند - بود. این شرکت‌ها را دولت‌های متبوعشان (یعنی ایالات متحده، بریتانیا و فرانسه) حمایت می‌کردند. کشورهای تولیدکننده نفت، قدرت به‌چالش کشیدن نفوذ غول‌های نفتی را نداشتند، چراکه دولت‌های متبوع این شرکت‌ها در هر زمان و مکانی حاضر بودند با مداخله‌های نظامی از آن‌ها حمایت کنند. در سال ۱۹۶۰، یازده کشور تولید و صادرکننده نفت، سازمان اوپک را در بغداد تشکیل دادند؛ بیشتر کشورهای عضو این سازمان از خاورمیانه بودند. به موازات افزایش یافتن سهم خاورمیانه در صادرات نفت جهان، بر درآمدهای نفتی آن‌ها نیز افزوده می‌شد و این عامل، اعتماد به نفس بیشتری به این کشورها می‌داد تا در مقام موجودیتی مستقل، اعمال قدرت کنند. اگرچه اوپک هم‌ت خود را برای مقابله با قدرت شرکت‌های چندملیتی غربی نشان داد، رابطه بین غرب و اوپک تا پیش از جنگ ۱۹۷۳ اعراب و اسرائیل عادی بود و اختلاف مهمی بین آن‌ها وجود نداشت (Gill & Law, 1988, p. 263).

با توجه به حساسیت اعراب درباره مسئله اسرائیل، جنگ اکتبر ۱۹۷۳ نقطه عطفی در حمایت آشکار ایالات متحده از اسرائیل در مقابل اعراب بود. این اقدام، عکس‌العمل تند اعراب را به شکل تحریم‌های نفتی به دنبال داشت. برای اولین بار در تاریخ اوپک، نفت به منزله ابزاری سیاسی علیه سیاست‌های غرب (به‌طور کلی) و سیاست‌های آمریکا (به‌طور ویژه) به کار گرفته شد. یکی از هدف‌های تحریم نفتی اعراب - که با حمایت اعضای غیر عرب اوپک هم همراه شد - افزایش قیمت‌های جهانی بود. این تحریم، اقتصاد جهان صنعتی را با مشکل مواجه کرد. قیمت‌های جهانی نفت که در آغاز سال ۱۹۷۱، ۱/۸ دلار در هر بشکه بود، در پایان سال ۱۹۷۳ به ۱۱/۶۵ دلار در هر بشکه رسید؛ یعنی حدوداً پنج برابر شد. افزایش قیمت نفت بر تورم در ایالات متحده تأثیر زیادی گذاشت، در اقتصاد آمریکا رکود ایجاد کرد و به مداخله شورای عالی خزانه‌داری آمریکا منجر شد تا این شورا، با اصلاح سیاست‌های پولی و کاهش نرخ بهره، با این وضعیت مقابله کند (Financial Times, 2003, April 10).

بنا به دلایل گوناگون، تحریم نفتی اعراب در سال ۱۹۷۳، نقطه عطفی در سیاست امنیت انرژی ایالات متحده محسوب می‌شود. در زمان تحریم، آمریکا و دیگر کشورهای صنعتی (نظیر ژاپن)، برای برآورده کردن نیازهایشان، در صورت ایجاد هرگونه اختلال، ذخایر نفتی کمی در اختیار داشتند. در همین زمان بود که ایالات متحده متوجه قدرت اوپک گردید و کنترل قیمت‌های جهانی توسط اوپک را تهدیدی جدی علیه منافع اقتصادی‌اش تلقی کرد؛ همچنین متوجه خطر بزرگی شد؛ خطر وابستگی بیش از حد خود به نفت خاورمیانه، برای تأمین نیازهای مربوط به حوزه انرژی. پس از این، سیاست انرژی ایالات متحده بر مهار و تضعیف اوپک متمرکز شد. به دنبال این امر، آمریکا در پی منابع جایگزین محتمل برای نفت بود تا وابستگی‌اش را به نفت خاورمیانه کاهش دهد. با وجود این، تخمین‌های پایین از این منابع جایگزین (منطقه دریای خزر و کشورهای آفریقایی غیر عضو اوپک)، در مقایسه با کشورهای خاورمیانه

- که دو سوم منابع نفتی جهان را در اختیار دارند- در دراز مدت، عامل مهمی در حفظ وابستگی ایالات متحده به نفت خاورمیانه است.

انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹، ضربه بزرگ دیگری به منافع آمریکا در منطقه خاورمیانه بود. پس از انقلاب اسلامی، ایجاد وقفه در عرضه نفت ایران، به افزایش قیمت‌های نفت تا ۳۰ دلار در هر بشکه منجر شد و همین علت، دومین شوک نفتی را در اقتصاد جهانی به وجود آورد. ایالات متحده بلافاصله دنبال متحد جایگزینی بود تا از منافع خود در بخش انرژی در منطقه خلیج فارس پاسداری کند. از این رو، به فکر تجدید روابط با عراق - که پس از ملی شدن صنعت نفت این کشور در سال ۱۹۷۲ قطع شده بود- افتاد؛ این رابطه ادامه یافت و در طول دهه ۸۰ با هدف‌های گوناگون در منطقه بهبود یافت (Wysham, Vallette & Kretzman, 2003).

آمریکا نخست با حمایت از عراق، موفق شد در بین اعضای اوپک اختلاف، دودستگی و جنگ ایجاد کند. صدام حسین با آرزوی تسلط بر منطقه خاورمیانه و با بهره گرفتن از روابط نزدیکش با آمریکا، در سال ۱۹۸۰ به ایران و سپس در سال ۱۹۹۰ به کویت حمله کرد. جنگ ایران و عراق - که تا سال ۱۹۸۸ ادامه یافت- از یک طرف، به تضعیف اوپک منجر شد و از طرف دیگر، فرصتی بود تا آمریکا از طریق عراق، نفوذ ایران انقلابی را بر کشورهای منطقه مهار کند. همچنین ایالات متحده در عراق، به دنبال دستیابی به مزایای اقتصادی برای شرکت‌های چندملیتی نفتی‌اش بود (Ibid). جنگ ۱۹۹۰ خلیج فارس، به انسجام اعضای عربی اوپک ضربه دیگری وارد کرد؛ زیرا همزمان با حمله عراق به کویت، ایالات متحده، تحت قطعنامه ۶۸۶ سازمان ملل متحد، نیروهایش را در عربستان سعودی مستقر نمود.

پس از سرنگونی رژیم صدام، حکومت دست‌نشانده آمریکا تولید و عرضه نفت عراق را در کنترل مستقیم ایالات متحده قرار داد (ift.com). زمانی که تحریم‌های اقتصادی سازمان ملل برداشته شد، در طرح‌های پس از جنگ آمریکا برای مدیریت نفت عراق، هیچ نقشی برای سازمان ملل در نظر گرفته نشده بود. این تحریم‌ها طبق

قطعنامه ۶۶۱ در ۶ آگوست ۱۹۹۰، درست چهار روز پس از حمله عراق به کویت، اعمال شده بود. با اینکه اختیار قانونی فروش نفت عراق توسط آمریکا در سطح بین‌المللی مورد تردید قرار گرفته بود، آمریکا دوباره برای برداشتن تحریم‌ها به قطعنامه سازمان ملل متوسل شد. این کشور در نظر داشت شرکت ملی نفت عراق را -که پس از سال ۱۹۷۲ صنعت نفت عراق را تحت کنترل داشت- خصوصی کند؛ زیرا در صورت تحقق این امر، شرکت‌های نفتی آمریکا اصلی‌ترین سهامداران آن محسوب می‌شدند (Klare, 2003). به این ترتیب، نفت عراق تحت کنترل مستقیم شرکت‌های چندملیتی آمریکا قرار می‌گرفت.

آسیب‌پذیری آمریکا در برابر جریان نفت، با عوامل مختلفی از جمله کانون‌های قدرتمند و تأثیرگذار در فرآیند تولید، قیمت‌گذاری و توزیع نفت جهانی در ارتباط است. مهم‌ترین کانون تأثیرگذار بر این آسیب‌پذیری، سازمان اوپک است. با پایان یافتن ذخایر نفتی آمریکای شمالی و دریای شمال، غرب برتری‌اش را در برابر اوپک از دست خواهد داد. از این رو، آمریکا درصدد برآمد تا بر منابع نفتی خلیج فارس مسلط شود و به این ترتیب، موقعیت این سازمان را تضعیف کند. نگاه آمریکایی‌ها به عراق، به میزان زیادی در جهت کاهش قدرت نفتی اوپک و جایگزینی عراق با قدرت تصدّی‌گری عربستان در این سازمان بود؛ به همین منظور، به دنبال تحقق ایده خصوصی‌سازی صنعت نفت عراق بودند (کامل، ۱۳۸۲، صص. ۶۵-۶۰). ایالات متّحده همزمان با این هدف، درصدد است توان اوپک برای قیمت‌گذاری نفت را کاهش دهد، دولت‌های غیردوست نفتی در منطقه خلیج فارس را از کسب درآمد محروم کند و در صورت عدم توفیق در اعمال این محدودیت‌ها، حتی برای تغییر رژیم در این کشورها اقدام کند (The National Interest, 2004).

تداوم هژمونی دلار

از زمان آغاز نظام برتون وودز دلار، به منزلهٔ ارز اصلی تجارت بین‌المللی از موقعیت منحصربه‌فردی برخوردار بوده و منبع هدایت رهبری ایالات متحده در اقتصاد بین‌الملل به‌شمار می‌رفته است. پس از تفکیک دلار از استاندارد طلا در سال ۱۹۷۱، اوپک دلار را به‌عنوان ارز رسمی برای تمامی معاملات بین‌المللی نفت اعلام کرد. این امر به انحصار و هژمونی کامل دلار آمریکا در تجارت بین‌المللی نفت صحنه می‌گذاشت (Granell, 2007, pp. 199 - 200). این هژمونی در سال ۲۰۰۰ زمانی که عراق تصمیم گرفت برای شکستن کنترل مالی ایالات متحده، در معاملات نفتی‌اش از یورو استفاده کند، به‌چالش کشیده شد. ایران از جانب جرج بوش به‌عنوان یکی از کشورهای محور شرارت معرفی شد. به دنبال این امر، ایران نیز به بررسی گزینهٔ تبدیل ذخایر ارزی خود به یورو پرداخت. از این منظر، تهاجم نظامی آمریکا به عراق، تجلی رویارویی دلار و یورو و اقدامی برای حفظ هژمونی دلار بر اقتصاد جهان بود. بنابراین، آمریکا به منظور حفظ هژمونی خود بر اقتصاد جهانی، به سیاست یک‌جانبه‌گرایی، میلیتاریسم و نظریهٔ جنگ‌های پیش‌دستانه روی آورد که حمله به عراق، رویکرد برجستهٔ آن تلقی می‌شود (Financial Times, 2002, July 11).

بسیاری از دیگر کشورهای صادرکنندهٔ نفت حفظ کردن ذخایر ارزی‌شان را در شکل چندین نرخ ارز، به‌طور جدی بررسی کردند. این روند نمود افول موقعیت منحصربه‌فرد و هژمونی دلار آمریکا و حرکت تدریجی به سوی نظام بین‌المللی چندارزی بود که ایالات متحده آن را به‌منزلهٔ تهدید بزرگی برای هژمونی اقتصادی‌اش تلقی کرد (Bahgat, 2003, pp. 1 - 5). حملهٔ آمریکا به عراق و در پی آن، کنترل منابع نفتی این کشور، متضمن این امر بود که دلار همچنان ارز اصلی معامله‌های بین‌المللی نفت خواهد بود و آمریکا قیمت‌گذاری و فروش نفت به ارزی جز دلار را نخواهد پذیرفت. ایالات متحده در جریان حمله به عراق، با ایجاد دودستگی در میان کشورهای اروپایی، در جهت تضعیف اتحادیهٔ اروپا گام برداشت. بریتانیا و اسپانیا، آمریکا را به

امید غنایم بعد از جنگ (به صورت قراردادهای نفتی) همراهی کردند. اما فرانسه مخالف حمله به عراق بود؛ چراکه این اقدام را تهدیدی علیه منافع اقتصادی خود در عراق تلقی می‌کرد. با توجه به افول تدریجی هژمونی آمریکا برای رقابت با سایر رقبای، حفظ هژمونی دلار بر اقتصاد جهان برای همیشه میسر نخواهد بود. آمریکا با استفاده از قدرت نظامی خود می‌تواند این امر را به تعویق بیاورد؛ اما نمی‌تواند برای همیشه مانع آن شود.

کنترل و مهار رقبا در عرصه جهانی

اگر مجموعه رفتارها و سیاست‌های نفتی ایالات متحده ظرف پنجاه سال اخیر مورد بررسی قرار گیرد، می‌توان رشته‌ای از استراتژی‌ها و سیاست‌های کلان را در زمینه مسائل نفت شناسایی کرد. این استراتژی‌ها هم به مهم‌ترین منطقه نفت خیز جهان، یعنی خلیج فارس مربوط می‌شود و هم سوبه‌های مختلف سیاست‌های ایالات متحده را در زمینه انرژی دربرمی‌گیرد. این استراتژی‌ها عبارت‌اند از:

۱. جلوگیری از تسلط دشمنان بر منابع نفتی خلیج فارس؛
۲. حفظ جریان باثبات نفت به بازارهای جهانی؛
۳. کنترل بهای نفت در بازار؛
۴. تنوع بخشیدن به منابع عرضه نفت؛
۵. تقویت تولید و ذخیره نفت در داخل (تهامی، ۱۳۸۲، ص. ۳).

آمریکا با تسلط بر منابع نفتی استراتژیک در عراق می‌تواند از آن به‌منزله اهرمی استراتژیک در مقابل دیگر کشورهای رقیب و سیاستی برای مهار رقبا بهره‌گیرد.

به‌نظر می‌رسد، تسلط بر منابع انرژی جهان و جلوگیری از شکل‌گیری قدرت‌های رقیب در عرصه جهانی، از جمله هدف‌های اصلی آمریکا در حمله به عراق و اشغال آن باشد. احتمالاً آمریکا از تحوّل در قدرت اقتصادی و تجاری و ظهور رقبای قدرتمند در آینده، ارزیابی واقع‌بینانه‌ای دارد. اگر این کشور به هر دلیلی نتواند برتری اقتصادی و

تجاری‌اش را - که از هم اکنون با چالش‌های جدی رقبای سرسختی روبه‌رو است - حفظ کند، تنها راه باقیمانده، بهره‌گیری از قدرت نظامی خواهد بود؛ البته این گزینه مخاطرات و هزینه‌های خاص خود را به‌دنبال خواهد داشت. کمیسیون امنیت ملی آمریکا - که سیاست‌های این کشور را مشخص کرده، به دولت آمریکا توصیه‌های عملی می‌کند - روی این موضوع که نباید هیچ قدرت مهاجم و رقیب جدی برای آمریکا مجال قدرت‌نمایی یابد، تأکید ویژه‌ای دارد و جلوگیری از ظهور قدرت رقیب را در ردیف هدف‌های سیاسی و ملی آمریکا قرار می‌دهد (ملازهی، ۱۳۸۱). تسلط بر نفت خاورمیانه و خلیج فارس، به معنای تحت کنترل درآوردن اقتصاد جهانی و اعمال نفوذ بر اقتصاد کشورهای رقیب است. چین، ژاپن و اتحادیه اروپا، در مقام رقیب‌های اقتصادی، علمی و صنعتی آمریکا، در سیاست‌های کلان واشنگتن در اولویت قرار دارند. در این چارچوب، رقابت آمریکا و قدرت‌های بزرگ برای تسلط بر منابع نفتی خلیج فارس، بیش از گذشته شدت می‌یابد. به همین دلیل، کیسینجر در سال ۲۰۰۵ گفت: رقابت بر سر منابع هیدروکربن، محتمل‌ترین دلیل مناقشه بین‌المللی در سال‌های آینده خواهد بود (Daniel, 2005, p. 8).

آمریکا برتری در توازن قدرت‌های آینده را در گرو تسلط بر مناطق ژئواکونومیک و سرشار از منابع اقتصادی می‌داند تا به این وسیله بتواند ضمن ایجاد اختلال در امنیت اقتصادی کشورهای رقیب، به موقعیت برتر در نظم نوین دست یابد. به بیان دیگر، آمریکا از راه تسلط بر منابع انرژی خلیج فارس، در نظر دارد امنیت جریان نفت و کنترل قیمت آن را در اختیار خود بگیرد تا از این طریق، شریان اقتصادی اروپا، ژاپن و شرق آسیا (یعنی رقبایی که واردکنندگان اصلی نفت خلیج فارس هستند) را در دست داشته باشد تا به این وسیله، آنان را با هدف‌های خود در نظام نوین همراه کند (جعفری ولدانی، ۱۳۸۱، صص. ۱۷-۱۹). چین دومین مصرف‌کننده و سومین تولیدکننده نفت در جهان است. در فاصله سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۵، مصرف انرژی این کشور ۶۰ درصد افزایش یافت. این میزان افزایش، عامل ۵۰ درصد افزایش مصرف انرژی جهان در دوره

یادشده است (Downs, 2006, p. 1). اقتصاد صنعتی، هم در کشورهای پیشرفته اروپایی و ژاپن و هم در کشورهای در حال توسعه آسیایی، به انرژی خلیج فارس وابسته است؛ نکته‌ای که آمریکا آن را به درستی درک کرده و درصدد است تا از راه سلطه بر ذخایر انرژی و کنترل تولید، توزیع و مصرف این ماده حیاتی، به هژمونی اقتصادی خود تداوم بخشد.

تسلط آمریکا بر منابع عظیم نفتی خلیج فارس و به‌ویژه عراق، به معنای کوتاه شدن دست اروپا و ژاپن از نفت عراق و همچنین به معنای کنترل بازار جهانی نفت است؛ بازاری که می‌تواند این امکان را به آمریکا بدهد تا در صورت لزوم، با ایجاد نوسان در عرضه نفت و عدم ثبات در قیمت جهانی انرژی، ریشه اقتصادی رقیبان خود را با تزلزل و رکود همراه کند.

تأمین امنیت جریان عرضه باثبات نفت خلیج فارس

براساس ارزیابی‌های انجام شده در سال ۲۰۲۰، میزان نیاز به انرژی در مقایسه با سال ۱۹۹۷، ۵۷ درصد افزایش خواهد یافت و نفت همچنان مهم‌ترین منبع انرژی باقی خواهد ماند. همچنین براساس آمارهای اعلام شده، در سال‌های آینده آمریکا ناچار خواهد شد ۷۰ درصد از نفت خود را از خارج وارد کند. البته پیش‌بینی می‌شود آمریکا (با توجه به اهمیت روزافزون نفت) جغرافیای انرژی در جهان را تغییر دهد تا برای خود امنیت انرژی ایجاد کند. بنابراین، مداخله‌های نظامی آمریکا در جهان (به‌ویژه در منطقه خلیج فارس) توجیه می‌شود. از این نظر، دستیابی به نفت عراق برای آمریکا اهمیت حیاتی دارد و به این کشور در ژئوپلیتیک انرژی جهان موقعیت ویژه‌ای خواهد بخشید (Klare, 2001, p. 74).

ایالات متحده به دو دلیل اساسی، نقش ویژه‌ای در انتقال مطمئن و پایدار نفت دارد. نخست به این دلیل که دارای بزرگ‌ترین اقتصاد جهان است و با رشد فزاینده همگرایی اقتصادی بین قطب‌های مهم اقتصاد جهانی، رونق بازار این کشور به شدت از

ثبات نظام‌های اروپایی و آسیایی متأثر می‌شود. به سخن دیگر، توسعه منابع فعلی و جدید انرژی، به صورت هدفی بنیادی برای تمام قدرتهای جهانی درآمده است. دوم اینکه در واپسین سال‌های قرن بیستم، وابستگی آمریکا به نفت وارداتی به سطحی تاریخی رسید و به نظر نمی‌رسد به این زودی‌ها تغییری در آن ایجاد شود. به عبارت دیگر، به احتمال زیاد، برای آینده‌ای قابل پیش‌بینی، وابستگی آمریکا به منابع نفتی کشورهای دیگر بیشتر خواهد شد. امروزه ایالات متحده می‌خواهد استراتژی کنترل منابع انرژی را در دستور کار خود قرار دهد و در مناطق غنی انرژی حضور داشته باشد؛ حضوری که به یقین با منازعه همراه خواهد بود (بهجت، ۱۳۸۰، ص. ۱۰۶).

یکی از مهم‌ترین ارکان و لوازم رشد و توسعه اقتصادی، داشتن سهم شایسته‌ای از مصرف نفت و انرژی است. یعنی رشد اقتصادی تابعی از رشد مصرف نفت و انرژی به‌شمار می‌رود. بنابراین، امنیت و ثبات اقتصادی، تابع امنیت و ثبات جریان عرضه نفت و انرژی است. به عبارت دیگر، امنیت و ثبات عرضه نفت سبب امنیت و ثبات اقتصادی، و امنیت و ثبات اقتصادی، موجب امنیت و ثبات سیاسی و اجتماعی می‌شود و عکس آن نیز صادق است (حشمت‌زاده، ۱۳۷۹، ص. ۲۴۱). بسیاری از تحلیل‌گران نفتی، حضور آمریکا در عراق را در قالب سیاست‌های دیرینه کشورهای صنعتی، یعنی تأمین امنیت عرضه انرژی قلمداد کرده‌اند.

مفهوم امنیت انرژی از دغدغه‌های بلندمدت‌تر برای ادامه دسترسی به نفت ارزان است. در حال حاضر، تولید نفت در ۳۳ کشور از ۴۸ کشور بزرگ تولیدکننده آن، رو به افول گذاشته است. بیشتر کشورهایی که با کاهش تولید نفت مواجه‌اند، در نیم‌کره غربی قرار گرفته‌اند (Shelley, 2005, p. 71). امنیت انرژی به این مفهوم است که جهان صنعتی و در حال توسعه، دست‌کم در سه دهه آینده به نفت و گاز - که مهم‌ترین ذخایر آن در خاورمیانه (و به‌طور ویژه در خلیج فارس) و آسیای میانه قرار دارد، نیازمند است. ایالات متحده آمریکا با تسلط بر این منابع، نه تنها می‌تواند امنیت انرژی خود را تأمین کند، بلکه قادر است از راه تحدید و تحریم، رقبا و چالش‌گران هژمونی

خود (به‌ویژه چین، اروپا، ژاپن و هند) را از بهره‌برداری از این منبع عظیم محروم کند. به عبارت دیگر، امنیت انرژی نه تنها در قالبی برای استفاده آمریکا، بلکه به منظور محروم کردن دیگران از آن، در قالب استراتژی کلان امنیت ملی ایالات متحده آمریکا در قرن بیست و یکم است. به‌طور قطع، شکست یا توفیق در این صحنه، در آینده نظام بین‌الملل تأثیرهای فراوانی خواهد داشت (فراهانی، ۱۳۸۴، ص. ۹۹). امنیت عرضه انرژی، از هدف‌های اصلی آمریکا برای حضور در منطقه خلیج فارس به‌شمار می‌آید؛ اما رهبران آمریکا در بسیاری موارد، از این مسأله استفاده ابزاری می‌کنند و با بزرگ‌نمایی و به‌طور همزمان، در جهت رسیدن به هدف‌های دیگر خود گام برمی‌دارند.

برآیند

کنترل منابع نفتی استراتژیک عراق در آغاز قرن بیست و یکم آمریکا را قادر می‌کند با یک دستور، کار جهانی چندمنظوره را برای اعمال قدرت خود (پولی، اقتصادی، امنیتی و دفاعی) و نیز ایجاد نظم نفتی بین‌المللی دنبال کند. در استراتژی جدید آمریکا در منطقه، دو عامل نرم افزاری (پیشبرد دموکراسی) و سخت افزاری (استفاده از قدرت نظامی برای مقابله با تهدیدها) به‌چشم می‌خورد. بر این اساس، ایالات متحده درصدد است در مسیر شکل‌دهی نظم جهانی به‌وسیله استراتژی نرم‌افزاری و سخت‌افزاری به هدف‌های خود دست یابد. از جمله هدف‌های آمریکا که به‌منزله استراتژی مهمی در سیاست خارجی این کشور به‌شمار می‌رود، کنترل مراکز حیاتی اقتصادی و استراتژیک جهان است که با سلطه و کنترل منابع تأمین‌کننده انرژی کشورهای پیشرفته جهان می‌تواند اعمال کند.

بهترین راه حل برای اجرای این سیاست، کنترل منطقه نفت‌خیز خلیج فارس محسوب می‌شود که با تهاجم نظامی به عراق در سال ۲۰۰۳، آمریکا به اهداف و خواسته‌های خود نائل شد. با توجه به این موارد، به‌نظر می‌رسد برنامه تهاجم نظامی آمریکا به عراق در راستای تسلط بر منابع نفتی، از پیش تعیین شده بود. همان‌گونه که اشاره

شد، سیر تحوّل و تکامل استراتژی‌های نفتی ایالات متّحده در خلیج فارس، بیانگر نقش و اهمّیت روزافزون منابع نفتی خلیج فارس در استراتژی امنیّت ملّی آمریکا است. در بُعد اقتصادی، امنیّت ملی ایالات متّحده با امنیّت انرژی و به پیروی از آن نفت خلیج فارس، وابستگی تنگاتنگی دارد. در بُعد دفاعی-امنیتی نیز ایالات متّحده با مسائلی چون تروریسم، گسترش سلاح‌های کشتار جمعی، افراط‌گرایی مذهبی، مناقشه اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها، برتری نظامی ایالات متّحده و داعیه رهبری بلامنازع این کشور در جهان مواجه است. این عوامل، با خلیج فارس پیوند مستقیم و با نفت خلیج فارس پیوند غیرمستقیم پیدا می‌کنند.

منابع

- اخوان زنجانی، د. (۱۳۷۶). نقش و جایگاه تحریم در سیاست خارجی آمریکا. مجله سیاست خارجی (ویژه تحریم)، سال یازدهم، شماره ۱، بهار.
- ایکنبری، ج. (۱۳۸۲). *تنها ابرقدرت؛ هژمونی آمریکا در قرن ۲۱*. ترجمه عظیم فضلی‌پور. تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
- بهجت، ج. (۱۳۸۰). امنیّت نفت در هزاره جدید: ژئواکونومی در برابر ژئواستراتژی. ترجمه قدیر نصری مشگینی. *اطلاعات سیاسی-اقتصادی*. سال پانزدهم، شماره نهم و دهم، خرداد و تیر.
- تائب، س. (۱۳۷۶). قانون داماتو: ایران یا اروپا؟. *مجله سیاست دفاعی*، سال یازدهم، شماره ۱، بهار.
- تهامی، ش. (۱۳۸۲). *درک استراتژی نفتی آمریکا در خلیج فارس*. ترجمه سعید میرترابی. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ثقفی عامری، ن. (۱۳۷۳). *استراتژی و تحولات پس از جنگ سرد*. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- جعفری ولدانی، ا. (۱۳۸۱). *ژئوپلیتیک جدید دریای سرخ و خلیج فارس*. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.

- حشمت‌زاده، م. ب. (۱۳۷۹). نقد کتاب نفت و سیاست در خاورمیانه؛ برگزیده دیدگاه‌های گروه ریامونت. *فصلنامه مطالعات خاورمیانه*. سال هفتم، شماره ۱، بهار.
- رحیم‌پور، ع. (۱۳۸۱). تحولات ژئواستراتژیک در سده بیست و یکم و جایگاه منطقه و ایران. *اطلاعات سیاسی-اقتصادی*. شماره سوم و چهارم، آذر و دی.
- طباطبایی، ع. (۱۳۸۱). اهمیت استراتژیک نفت عراق برای آمریکا. *روزنامه ایران*. ۱۲ اسفند ۱۳۸۱.
- عسگرخانی، ا. (۱۳۸۳). *رژیم‌های بین‌المللی*. تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
- فراهانی، ا. (۱۳۸۴). عراق، گام نخست در کریدور خاورمیانه بزرگ. *فصلنامه راهبرد، نشریه مرکز تحقیقات استراتژیک*، شماره ۳۵، بهار.
- کامل، ر. (۱۳۸۲). تبیین نگرش امنیتی و اهداف چهارگانه هژمونی آمریکا در عراق. *فصلنامه راهبرد، نشریه مرکز تحقیقات استراتژیک*، شماره ۲۹، پائیز.
- متفکر، ح. (۱۳۸۶). استراتژی‌های ژئوپولیتیکی آمریکا و امنیت ملی ایران. *فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران*، دوره ۳۷، شماره ۳، پائیز.
- مصلی‌نژاد، ع. (۱۳۸۷). تحولات الگویی سیاست خارجی آمریکا پس از جنگ سرد. *فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران*، دوره ۳۸، شماره ۱، بهار.
- ۱۶-ملازهی، پ. (۱۳۸۱). استراتژی منطقه‌ای آمریکا: جنوب آسیا. *کتابخانه دیجیتال دید*، ۱۰ آذر ۱۳۸۱، قابل دسترسی در:

<http://www.did.ir/document/index.Fa.asp?cn=SP92020021311291614>.

- موسوی شفائی، [۴]. (۱۳۸۷). نفت خلیج فارس و امنیت ملی ایالات متحده. *فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران*، دوره ۳۸، شماره ۳، پائیز.
- یوسفی، م. (۱۳۸۴). *گزارش کشوری انرژی: عراق*. تهران: مؤسسه مطالعات بین‌المللی انرژی.

- All about Oil. (2003, January 23) [on-line], available: www.economist.com.

- Bahgat, G. (2003). *American Oil Diplomacy in the Persian Gulf and the Caspian Sea*. Gainesville: University Press of Florida.
- Bechtel Wins Iraq War Contracts. (2003, April 24) [on-line], available:
www.corporatewatch.org.
- BP Statistical Review. (2006).
- Bronson, R. (2005). *Thicker Than Oil: The US and Saudi Arabia: A Short history*. Oxford: oxford University Press.
- Byman, D. L. & Wise, J. R. (2002). The Persian Gulf in the Coming Decade: Trends, Treats, and Opportunities [on-line], available:
http://www.rand.org/pubs/monograph_reports/2005/MR_1528.pdf.
- Chapman, D. & Khanna, N. (2004). The Persian Gulf, Global Oil Resources and International Security. *Contemporary Economic Policy*, 24 (4), October, pp. 507 – 519.
- Cheney is Still Paid by the Pentagon Contractor. (2003, March 12). *Guardian*.
- Cordesman, A. H. (2004). *Energy Development in the Middle East*. Washington DC: Center for Strategic and International Studies.
- Daniel, C. (2005, June 2). Kissinger Warns of Energy Conflict. *Financial Times*.
- Don't Mention the O-word. (2002, September 12). A Study Made by James Baker Institute [on-line], available:
www.economist.com.
- Downs, E. (2006, December). Energy Security Series, China. *The Brookings Institution*.
- Energy Information Administration. (2002, May 3). *Energy Situation Analysis Report* [on-line], available:
www.cis.state.mi.us/mpsc/reports/energy/02summer/oilreports.htm.
- Exiles Call for Iraq to Let in Oil Companies. (2003, April 7) [on-line], available: www.ift.com.
- Gill, S. & D. Law. (1988). *The Global Economy*. Baltimore: John Hopkins University.
- Gilpin, R. (1981). *War and Change in World Politics*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Granell, F. (2007). The Euro and the Developing Countries. in Roy, J. & G. Porqueras (eds.) *The Euro and the Dollar in a Globalized Economy*. Hampshire: Ashgate Publishing Limited.

-
- Halliburton's Iraq Role Is Expanded. (2003, May 8). *Financial Times*.
 - Hunter Wade, R. (2003). The Invisible Hand of American Empire. *Global Dialogue*, winter/spring.
 - IEA. (2007). *World Energy Outlook*.
 - It's Oil Stupid. (2003, April 24). *Nation*.
 - Keohane, R. O. (2005). *After Hegemony: Cooperation and Discord in the World Political Economy*. New Jersey: Princeton University Press.
 - Kindleberger, C. P. (1973). *the World in Depression, 1929-1939*. Berkely: University of California Press.
 - Klare, M. (2001). *Resource Wars: The New Landscape of Global Conflict*. New York: Henry Holt Company.
 - Paul, J. A. (2002, October). Great Power Conflict over Iraqi Oil: The World War One Era [on-line], available: www.globalpolicy.org/security/oil/2002_1000_history.htm.
 - Pelletiere, S. C. (2004). *Iraq and International Oil System: Why America Went to War in the Gulf*. 2nd Edition. Washington DC: Maisonneuve Press.
 - Regime Change for OPEC? (2003, April 24) [on-line], available: www.economist.com.
 - Shelley, T. (2005). Oil: Politics, Poverty and Planet. (*Global Issues Series*), Zed Books.
 - Spring, B. & J. Spencer . In Post-War Iran, Use Military Forces to Secure Vital US Interests. *Backgrounder* [on-line], available: www.heritage.org/research/MiddleEast/bg1589.cfm.
 - The Iraq Money Tree. (2003, April 15) [on-line], available: www.iht.com.
 - The New Geopolitics of Oil. (2004, November 15). *The National Interest*.
 - UK Companies are Expanded to Win 20% of Reconstruction Work. (2003, April 10). *Financial Times*.
 - Wysham, D. & Vallette, J. & Kretzman, S. (2003, March). Crude Vision. *Institute of Policy Studies*. Washington DC.